

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کنم که بحث درباره دوران امر بین تعیین و تخییر بود و مرحوم نائینی صوری کرده بودند بحث را که توضیحاتش گذشت. بحث درباره صورت دوم بود. به تقسیم ایشان البته در جایی که شک در تعیین و تخییر حکم واقعی باشد. آن وقت فرمودند در صورت دوم ما اگر بدانیم که یک واجبی هست و بدانیم یک عمل دیگری مسقط او هست قطعاً اما شک داریم که واجب باشد یا نباشد. اگر واجب باشد تخییری است و الا همان اول فقط واجب است این فقط مسقط است. آیا اینجا هم اشتغال جاری می شود یا تخییر؟ مثالی که زده اند که معروف است مثل نماز. که انسان نماز برایش واجب است با حمد و با قرائت معین آن وقت می داند که اگر نماز جماعت بخواند آن مسقط نماز هست. ولو خودش قرائتش باطل باشد. اینکه امام جماعت قرائتش درست است مسقط نمازش است. محل کلام این است که اگر ایشان الآن تمکن از قرائت صحیح ندارد آیا برایش واجب است که اقتدا کند نماز را به جماعت بخواند برای اینکه یقین به سقوط تکلیف پیدا کند؟ خب این احتمال هست که برایش واجب باشد اتمام اگر واجب شد این نتیجه می شود که در حقیقت ایشان مخیر است بین فرادا و جماعت. در حقیقت مخیر می شود. اما اگر اقتدا برایش واجب نشد فقط همان فرادا برایش واجب است. این دوران امر بین تعیین و تخییر به این معنا است. پس معنای دوران امر بین تعیین و تخییر در این صورت دوم این است که آن فردی که الآن مشکوک است یقین در مسقط بودنش دارد اما شک در وجوبش دارد وجوب تخییری. آیا می توانیم بگوییم که پس بر او واجب است چون باید بالأخره الآن که نماز فردای نمی تواند بخواند غلط است قرائتش به نحو جماعت انجام دهد این نماز را. اگر این طور شد در حقیقت نماز جماعت برایش واجب می شود. نتیجه می گیریم که ایشان مخیر بوده است بین فردای و جماعت. این خلاصه این بحث. مرحوم نائینی هم در اینجا قائل به تعیین شدند و گفتند که باید فردای نماز بخواند و آیا برایش نماز جماعت واجب است یا خیر یا واجب تخییری است اصالة البرائة جاری می شود. مرحوم استاد هم همین مطلب ایشان را قبول کردند با یک تعبیری که نتیجتاً تعیین است. عرض کردیم مرحوم استاد در این کتاب مصباح از مرحوم نائینی استدلالی نقل کردند که دیروز توضیحاتش را دادیم. در فوائد این مثال ایشان نیامده است و در اجود خود استاد تقریرات خود استاد آمده است که عرض کردیم احتمالاً شاید مرحوم نائینی در دوره های آخر این مطلب را فرموده باشد چون مصباح زودتر نوشته است و اکبر سنا بوده است مرحوم کاظمی از مرحوم استاد. شاید هم نائینی در اواخر دوره شان این مطلب را فرموده باشند. این در مصباح نیامده است توضیحاتی دادیم دیگر تکرار نمی کنیم. گفتیم انصافش این است که اصلاً خود مرحوم نائینی این حرف را گفته باشد

و به آن معتقد باشد به آن خیلی الآن ولو مرحوم استاد در اجود و اینجا هم آورده اند لکن روشن نیست خیلی. خیلی بعید است که استدلال ایشان به این حدیث باشد. بعد مرحوم استاد که اشکالاتی به استدلال کرده اند اشکال سوم ایشان که آن یک مقداری محل تأمل است یعنی محل نکته لطیفی دارد متعرض اشکال سومی هم شدند. اشکال سوم مرحوم استاد به نائینی «و ثالثاً: أنَّ التمثيل بمسألة القراءة والالتزام للمقام غير صحيح، لأنَّ المكلف»، اصلاً ایشان می گوید ما نحن فيه مال دوران امر بین تعیین و تخییر نیست. این مسئله جایش اصلاً اینجا نیست. چرا؟ «لأنَّ المكلف مكلف بطبيعي الصلاة»، چون مکلف در حقیقت مکلف است به طبیعی نماز و طبعاً جایی که انسان مکلف باشد به طبیعی اصطلاحاً آن تخییر را عقلی میگویند. اگر گفت اکرم العالم و معین نکرد این تخییر عقلی است. شما هر فرد عالم را می توانید اکرام کنید و گفت صلّ، اقيموا الصلوة و معین نکرد این تخییر عقلی است. پس در اینجا تکلیف بحث تخییر نیست. تخییرش در اینجا عقلی است. نمی دانم در درس آقای استاد فرمودند یا مقرر ننوشته اند این عبارت مشهر است به اینکه تکلیف در اینجا تخییری که هست تخییر عقلی است نه تخییر شرعی. تخییر شرعی بین اطراف معینی است تخییر عقلی نه افراد معین ندارد مثلاً می گویند اقم الصلاة. این مال طبیعی نماز است. «و له أن يوجد في ضمن أي فرد من أفراد»، این له ان يوجد این ایجاد این له، له عقلی است نه له شرعی. «فهو مخيرٌ» من مخصوصاً گاهی اوقات عبارات را می خوانم برای اینکه آقایان، یک پراگماتیزم بنویسید فهو مخيرٌ عقلاً. و محل کلام ما نقلاً. برای همین می خواهیم توضیح بدهیم که مراد استاد این است که اصلاً این مثال از تخییر و تعیین خارج است. چون ما نحن فيه در تخییر شرعی است اینجا که تخییر شرعی نیست. این تخییر در ما نحن فيه عقلی است. اگر تخییر عقلی بود از تخییر شرعی خارج است. هی من عبارت را می خوانم روی آن تأکید می کنم برای آشنا شدن و دقت در عبارت و اینکه اشکال کجاست. «فهو مخيرٌ عقلاً في الواقع»، بین نماز جماعت و فردی. مثل اینکه مخیر است در خانه بخواند یا در مسجد. یا در بیابان یا حسینه. خب مخیر است عقلاً همین افراد نماز است. «بین الاتیان بالصلاة فردی فتجب علیه القراءة، و الاتیان بها جماعة فيتحملها الإمام عنه، فليس هناك تردید و دوران بین التخییر و التعیین»، این کلمه تخییر که آورده اند یک پراگماتیزم کوچک بنویسید شرعاً. اینجا تخییر شرعی و تعیین نیست. دو تا تخییر است. «مخیر عقلاً و ليس الكلام في التخییر الشرعی»، بحث تخییر شرعی نیست. «بل التخییر بین هذين الفردين من الكلّي ثابت و معلوم»، این ثابت این تکرار این عبارت می فرماید بله تخییر عقلی. «مع كون أحدهما أفضل من الآخر كالتخییر في سائر الجهات و الخصوصيات»، الی آخر. چند سطر دیگر می ماند چون بنا نیست همه را بخوانیم. «و علیه»، اگر تخییر تخییر عقلی شد به حکم عقل اگر یک فردی متعذر شد خب متعین است فرد دیگر را انجام بدهید. اگر شما مخیرید نماز در خانه بخوانید یا حسینه. حالا درب حسینه بسته است خب خارج حسینه می خوانید. این حکم عقل است این ربطی به تخییر ندارد. به تخییر شرعی ندارد. مثلاً «و علیه فلو تعدّ الاتیان بفرد لا إشكال في وجوب الاتیان

بفرد آخر، فانه لا ريب في تعيين الاتيان بالصلاة في البيت على تقدير»، حالا بيت نه يا در مسجد يا خارج مسجد. حالا درب مسجد را بسته اند خب خارج از مسجد. «تعذر اتيان به» مثلا در مسجد يا بالعكس. پس بنابراین اين كه نماز جماعت و ظهر هست اين يك تخيير عقلي است. و در اين تخيير عقلي بعضی از افراد متعذر شده اند با تعذر بعضی از افراد، افراد ديگر را انجام می دهيم. اين حكم عقل است اين اصلا به دوران امر بين تعيين و تخييری كه در ما نحن فيه است ندارد. «ففي المقام»، حالا تطبيقا «لا ينبغي الاشكال في وجوب الاتيان بالصلاة جماعة على تقدير تعذر الاتيان بها فرادی»، اگر جماعت نشد حالا اين تعذر فرادی مراد چیست در اینجا؟ يك قاعده ای دارند آقایان اين طبق آن قاعده است. اگر صلاه را نماز را مأمور به را با تمام خصوصيات نشد انجام دهيد متعذر است. يعني اگر يك نمازی بيست جزء داشت يك جزء آن انجام نشد يك جزء آن را نمی توانيم ديگر می گویند اين ماهيت متعذر است. يعني قاعده ای ندارند كه يکی نشد نونزده تا، بيست تا است يکی نشد نونزده تا ي ديگر را انجام دهيد. يکی از تشبیهات بعد اینجا است. اين بعد اين قاعده را بررسی می کنند كه اگر يك عملی مركب بود از بيست تا. يکی از آنها متعذر شد خب می گویند عقل می گوید نونزده تا را انجام بده يکيش رفت. اين اسمش هست قاعده میسور. میسور همين است ديگر. قاعده میسور اين است كه اگر شما يك عمل مجموعی مركبی را بعضی از اجماعش متعذر شد اين آیا اصلا طبق قاعده به جا بياوريم ناقصا يا طبق قاعده آن عمل متعذر است؟ طبق قاعده و صور. بنای آقایان اين است كه طبق قاعده متعذر است. يك تعبدی بايد بيايد بگويد شما نونزده تا را انجام بده. قاعده اولی اين است. اگر گفت شما اين عملتان بيست جزء دارد يك جزء آن متعذر شد عقل اقتضا نمی كند. اين اگر عقل توليد كرد می شود اصل و الا فلا. عقل چنين اقتضایی ندارد كه شما نونزده تا را انجام دهيد. پس اين كلمه تعذر در اینجا على تقدير تعذر الاتيان، اين تعذر در اینجا طبق اين قاعده است. اما کسی گفت نه آقا اگر نونزده جزء بود يك جزء آن نشد اصلا طبق حكم عرف شما نونزده تا را انجام بده. حالا يکيش نشد. نونزده تا را انجام بده. گفت برو بيست تا نان بخر رفتی نانوايي نوزده تا داشت خب نونزده تا را بخر. اگر کسی قائل شد اینجا ديگر صدق تعذر نمی كند. اين كلمات را من هي می خوانم روشن شد. پس اينكه می گوید على تقدير تعذر الاتيان بها فرادی نه اينكه آقای خویی می گویند اين اصلا بحث اصولی است. اصولی ها بنايشان در اين است كه اگر يك قسمتی متعذر شد كل عمل متعذر است. اگر شما نتوانيد تمام نماز را می توانيد انجام دهيد فقط قرائت را نمی توانيد انجام دهيد. يا درست نمی توانيد ركوع برويد طبق قاعده می گویند كه نماز ساقط است. طبق قاعده شان اصلشان بر اين است. حالا دليل خارجي امد اجماع آمد، روايت آمد، آن يك بحث دومی است. يك بحث ديگری است. آن اين بحث نيست. آن بحث ديگری است. پس بنابراین ايشان تصويرشان اين است على تقدير تعذر الاتيان بها فرادی، اين تعذر الاتيان روی اين قاعده كبروی و اصولی. يك دو سه صفحه ديگر انشاء الله چهار پنج صفحه ديگر وارد بحث قاعده میسور می شويم. خود قاعده میسور را آقای

خوبی دیگران مرحوم شیخ و دیگران اینجا دارند در همین جا آمده است. این را پس الآن به عنوان اصل موضوعی قبول کنیم که بگوییم نه اگر یک جزء آن هم متعذر شد بلکه انشاء الله خواهد آمد که آیا اصل اصلا غیر از این جهت رکبیت است یا خیر. این هم بعد متعرض می شویم. یعنی اگر یک قسمتی را نتوانیم انجام دهیم ولو سهوا انجام ندادیم طبق قاعده آن عمل باطل است. این اسمش هست اصاله الرکنیه. اصاله الرکنیه اصطلاحی است که تازگی در آمده است. تازه نیست به نظرم در کلام شهید ثانی هم دیدم در تمهید القوائد. اصاله الرکنیه یعنی اینکه شما هر جزئی از یک عمل در حقیقت رکن است. اگر مفقود شد اختیارا غیر اختیار سهوا، نسیانا آن عمل باطل است. اگر این را قبول کردیم می شود اصاله الرکنیه. قبول نکردیم اصاله عدم رکنیه. این اصاله الرکنیه یعنی این. اگر بنا شد که مطلقا مضر باشد فقدان یک جزء یا زیادی یک جزء مطلقا مضر باشد ولو در حالات سهو و نسیان این می شود رکن. اگر در حالات عمد مضر باشد اخلاص به یک جزء از بیست جزء و در حالات سهو نسیان مضر نباشد می شود غیر رکن. آن وقت می گویند اگر شک کردیم که یک جزئی رکن است یا نیست می گویند اصل اولی رکبیت است. البته خواهد آمد که تفصیل بین زیاده و نقیصه هم هست. اصل اولی رکبیت است. به معنای اینکه اگر شما این جزء را انجام ندادید عمدا یا سهوا آن عمل باطل است. به هر نحوی، اضطراری کسی روی سر شما اسلحه گرفت گفت رکوع نکن مثلا. حمد نخوان مثلا. با اضطرار و با اکراه و با اجبار یا سهو یا نسیان یک جزئی را انجام ندادید به هر نحوی که باشد آن عمل باطل است. اصل اولی البته. حالا روایت آمده است لا تعداد بحث دیگری است. اصل اولی رکبیت است. البته در خصوص نقیصه مسلم است زیاده هم علی کلام یأتی فیه. علی ای حال «علی تقدیر تعدد الاتیان بها فرادی، لعدم القدرة علی القراءة»، این آقای خوبی یک تکه اش را آورده اند. لعدم القدرة علی القراءة و مع عدم القدرة علی القراءة لا قدره علی الصلاه. این را هم باید اضافه کنیم و الا بگوییم قدرت بر قرائت دارد نخواند یا ناقص بخواند یک احتمالش این است که ناقص بخواند. همان مقداری که می تواند بخواند. یا چون قرائت را نمی تواند اصلا نخواند بایستد قرائت نکند مثل کسی که نمی تواند ذکر رکوع را بگوید می رود به رکوع ذکر نمی گوید سرش را بلند می کند. اینجا هم نمی تواند نگوید. «هذا ما تقتضیه القاعدة»، خوب دقت کردید چه شد؟ پس آقای خوبی می گویند این بحث تخییر و تعیین نیست. چرا شما تعیین و تخییر مطرح کردید؟ دوران امر بین تعیین و تخییر که نیست. شما مکلف به نماز هستید. نماز هم دو فرد دارد یکی جماعت یکی فرادی. یک فرد آن الآن متعذر است خب باید فرد دیگر را انجام دهید. این دوران امر بین تعیین و تخییر که نشد. یک فرد ان متعذر است شما باید فرد دیگری انجام دهید و این مقتضای قاعده هم هست. قاعده همین را اقتضا می کند هیچ ربطی هم به تعیین و تخییر ندارد. «إلا أنه وردت نصوص كثيرة تدل علی جواز الاكتفاء بما یحسنه من القراءة»، آن مقداری که بلد است. در فارسی می گوئیم یحسن به فارسی می گوئیم بلد است. یا بعضی از لهجات محلی راه می برد آن مقداری که می تواند راه ببرد. آن را انجام دهد و الا «وإلا فیکتفی بما یتسر له من القرآن»،

.....

بلکه به مطلق ذکر. همین جوری استاده سبحان الله بگه. «ولو لا هذه النصوص»، البته دیروز من گفتم ایشان آخر کلام مقتضای قاعده از این راهی که ایشان رفته اند. ما راه دیگر رفته ایم. «ولو لا هذه النصوص لكان مقتضى القاعدة هو وجوب الائتمام على من لم يتمكن من القراءة الصحيحة»، مقتضای قاعده این است. خوب دقت کنید. اما این مقتضای قاعده این مقتضای اصل عملی نیست. مقتضای یک سیره عقلایی است. عرض کردیم سیره عقلایی غیر از اصل عملی است. سیره عقلایی خودش یک قاعده ای است که عقلا انجام می دهند. در مسجد نمی تواند نماز بخواند خب بیرون از مسجد نماز بخوانم. در حسینیه نمی توانی نماز بخوانی فرض کنید رفته اید سفر منازل غصبی است نمی توانید در منازل نماز بخوانید خب بروید در بیابان نماز بخوانید. امکان نداشته باشد. این بحث اصل عملی نیست. من توضیحاتش این چند روز مخصوصا زیاد تکرار کردم که در اصل عملی یک نوع ابداع است. اینجا ابداعی نشد. کاری نشد. همان حکم عقلی عرفی. شما باید نماز را انجام دهید. اگر وقتی انسان مکلف به طبیعی است هر فرد را قدرت پیدا کند کافی است. چون این دیگر جزء قواعد است. نسبت طبیعی به افراد متساوی است. یعنی متساوی الانطباق است هیچ فرق نمی کند. همچنان که نماز بر این صدق می کند نماز بر آن یکی هم صدق می کند. در داخل مسجد هم نماز صدق می کند بر این هم صدق می کند. هیچ فرق نمی کند. این هم نماز است آن هم نماز است. اگر بنا شد که به اصطلاح این فرد را نتواند انجام دهد به حکم عقلا باید فرد دیگر را انجام دهد. پس این مسئله اصلا ربطی به اصل عملی ندارد. این ناظر است و مسئله به اصطلاح دیگری که یک سیره عقلایی است در باب امثال. این یک راه. راهی که آقای خویی رفته اند. البته یک اشکال دیگری است یعنی آقای خویی باید عنایت می فرمودند که ایشان که مرحوم نائینی این را مطرح کرده است از تعیین و تخییر مراد مرحوم نائینی این است که درست است این مطلبی که شما می گوید درست است که فرد طبیعی است لکن چون به اصطلاح شارع آمده است برای این یک خصوصیتی قرار داده است یعنی جماعت مسقط است و این اسقاط به جماعت را این مال فرد تخییر عقلی نیست. این مال تعبد شرعی است. خوب دقت کنید. خب شارع می توانست بگوید شما نماز جماعت بخوان خودت هم قرائت کن. خب می گویند در ۲۰/۳۰....

خودش قرائت بکند. این که شارع آمد گفت اگر شما جماعت خواندید دیگر نمی خواهد قرائت کنید. این می شود تعبد. این زائد بر عنوان طبیعی است. شما مثلا می گوید که آقا در خانه نماز خواندید یک ثواب دارد. در مسجد الحرام طبق روایت اهل سنت ده هزار در روایت ما صد هزار است. البته صد هزار در بعضی روایات ضعیف اهل سنت هم هست. مشهور است در روایات اهل سنت که در بخاری هم هست ده هزار است. مسجد النبی هزار تا است در مسجد الحرام ده هزار ما داریم ده هزار در مسجد النبی صد هزار در مسجد الحرام. این هم یکی از موارد اختلاف ما با سنی ها است. همیشه به این مسائل اختلافی ما با سنی ها آشنا باشید. در مسجد محله بیست و پنج تا.

اما دقت کنید این فقط اخبار از ثواب است. هیچ چیزی را عوض نمی کند. نماز خانه تان با نماز مسجد یکی است. رفتید مسجد نماز بخوانید جماعتی هم نبود حمد و قل هو الله همه را انجام بدهید. همین نماز را هم در خانه می خوانید هیچ فرق نمی کند. این درست است یعنی اشکال آقای خویی که اینها دو فرد از یک طبیعی هستند این درست است. در مثل نماز مسجد این درست است. اما اگر آمد گفت که شما که در مسجد رفتی حمد را نخوان. خب این یک تصرفی است از شارع. تعجب است از مرحوم استاد که این عنایت را فرمودند. مرحوم نائینی می خواهد این را بگوید که در اینجا تخییر عقلی نیست. این تخییر عقلی نیست. چون در تخییر عقلی افراد همه علی حد سواء هستند. طبیعی نسبت به افراد متساوی الانطباق است یا به قول آقایان متساوی الاقدام است. طبیعی نسبت به افراد یکی است. اینجا یک نکته زائد دارد می آید در عبادت تصرف می کند. اگر تصرف کرد این می شود نکته شرعی. پس این عقلی نیست. پس این تخییر شما بین نماز جماعت و نماز فردی یک نوع حکم شرعی است. فارغش هم این است یعنی معیار در تخییر شرعی این دو طرف هر کدام دارای خصوصیت هستند. اگر دو طرف تخییر دارای خصوصیت باشند می شود شرعی. اگر دو طرف تخییر دارای خصوصیت نباشند می شود عقلی. معیارش این است. اگر گفت شما یا اطعام مسکین کن یا شصت روز روزه بگیر. شصت روز روزه غیر از اطعام ستین مسکین است. دو تا عنوان است. لذا اسمش تخییر شرعی است. سرّ تخییر شرعی این است نکته خاصی که ندارد. البته اینجا مرحوم استاد یک اشاره ای دارند عده ای تخییر شرعی را ارجاع می دهند به تخییر عقلی. چون در مباحث تخییر گفته شده است اینجا هم دیگر نمی خواهم توضیح بدهم در بحث گذشته هم اشاره ای کردم ما گفتیم حق این است که تخییر شرعی جدا از تخییر عقلی است. تخییر عقلی یک حساب دارد شرعی یک حساب دارد. در تخییر شرعی افرادی را که انسان بینشان مخیر است خصوصیت دارند. در تخییر عقلی نه اکرم العالم عالم یکی است. ده عالم هم در شهر باشند صدق عالم بر همه می کنند. اگر آمد گفت یا عالم را اکرام کن یا هاشمی. هاشمی غیر از عالم است هاشمی غیر از عالم است. یا پسر عمه ات را اکرام کن یا عالم. دو عنوانند. همسایه ات را اکرام کن یا امام جماعت منطقه را. این دو عنوان است این می شود تخییر شرعی. بله پس در اینجا شارع گفته است که شما نماز ظهر بخوان اگر با جماعت هم خواندی نماز ظهر است لکن حمد و سوره ساقط میشود. این تصرف کرد. پس دوران امر بین نماز فردی و جماعت که آقای خویی می فرمایند تخییر عقلی که من می عبارت را خواندم نه تخییر عقلی نیست تخییر شرعی است. اگر دورانی باشد این که نائینی می گوید تخییر شرعی نکته اش این است. چون در آنجا که فردی می خوانید حمد و قل هو الله می خوانید اینجا که جماعت می خوانید ساقط می شود. پس می شود تخییر شرعی. این تخییر شما بین فردی و جماعت نه اینکه تخییر عقلی باشد تخییر شرعی است. چرا؟ چون در جماعت یک حالت داریم در فردی یک حالت داریم. بله تخییر بین مسجد و خانه تخییر عقلی است. چون عوض نمی شود نماز. در خانه بخوانید همان طور است در مسجد

.....

بخوانید همان طور است. فقط چیزی که هست در خانه ثوابش کمتر است در مسجد بیشتر است. هیچ فرق نمی کند. غیر از جهت جماعت. شما نماز ظهر فردی در خانه خواندید نماز ظهر فردی در مسجد خواندید. در مسجد محله. بیست و پنج برابر ثواب خانه دارد. اما هیچی فرق نمی کند نماز همان نماز است خصوصیات همان خصوصیات است اوضاعی که هست همان است این نکته فنی است. پس بنابراین این مطلبی را که مرحوم استاد اینجا فرمودند انصافش این مناقشه ایشان قابل قبول نیست. این تخییر بین فردی و جماعت یک تخییر عقلی نیست. یک تخییر شرعی است. بله خوب دقت کنید چون بحث کشید بین دو بزرگوار ما باید حکومت کنیم بین مرحوم نائینی و مرحوم استاد. عرض کردم آن روز یک بحثی است که اینجا خود نائینی در فوائد مطرح شده است در کتاب استاد اینجا نیامده است و آن اینکه حقیقت نماز جماعت چیست و چطور در نماز جماعت قرائت از مأوم ساقط می شود. دوسه احتمال می دهند آقاضیا هم احتمال دیگری در حاشیه داده اند آن بحث را ما اصلا متعرض نشدیم. خوب دقت کنید. سران هم واضح است. چون آن بحث فقهی است. اصول الآن در همین نجف هم که ما بودیم شاید الآن هم باشد در بحث اصولی یک مثال فقهی می آید یک دفعه می روند در بحث فقهی. دو هفته تمام بحث فقهی و روایات و تنقیح روایات سندا متنا، اقوال اصحاب و که عمل کرده است و از اصول کلا خارج می شود نه جزئا. حالا ما در مثال فقهی یعنی ما باید زاویه بحث را اصولی قرار دهیم. وارد بحث های فقهی گاهی هم خود ما می شویم اما انصافا خوب نیست وارد بحث فقهی شویم. من این توضیحات را چون خیلی ضروری و مهم است و معتقدم چون اعتقاد من گاهی چیزهایی که از بحث خارج است لکن روی آن چارچوب های کلی اصول نظر دارد یکی از افراد من این است که اگر بنا است یک دوره اصول تازه ای نوشته بشود بیایم اصول را روی همان تقریبا با طرح تاریخی مسائل بررسی کنیم. مثلا از زمان صحابه اولین مسائل اصولی که مطرح بود چه شد بعد تابعین بعد تابع تابعین. بعد فقها بعد قرن سوم چهارم. مثلا هر مسئله ای را ان جایگاه تاریخی اش را هم بدهیم. این یک نکته لطیفی است یعنی یک تنظیم جدیدی از اصول است که ما عرض کردیم به طور طبیعی عرض می کنیم دیگر نمی خواهیم وارد ان خصوصیات شویم اصول در کلمات اهل سنت در ما هم هست به هم ریخته است مثلا اگر همین کتاب مصباح استاد را معیار قرار دهیم مثلا خیلی از مباحث اصول متعارف سنی را ندارد مکتب متعارف اصولی. چون می دانید اهل سنت اصول به دو بخش اساسی پیششان تقسیم می شود. در این کتاب استاد یا فرض کنید کفایه مثلا یا کتاب های دیگری فوائد مثلا این مشکل اساسی اش این است که اصلا به هم پاشیده است یعنی این قسمت درست دو قسمش نکرده اند. در کتب اهل سنت یک بحث راجع به مصادر تشریع است مثل کتاب و خود سنت و حقیقت سنت و اجماع و قیاس، چون اجماع و قیاس جزء مصادر است یعنی بگویند با اجماع می توانیم ما این حکم را برداریم. فقها جمع شوند مثلا الآن در زمان ما مثلا بگویند قربانی در حج نباشد. اینها می توانند حکم الله را بردارند. یک بحث راجع به مصادر تشریع است به این هم حجت

می گویند. یک بحث راجع به طرق وصول به آنها است. لذا کلا طرق و امارات و اصول عملیه. پس ما در اصول به طور کلی آن وقت من عرض کردم آن چیزی که مربوط به مصادر تشریع است غالبا از زمان صحابه شروع شد. و مراد ما از صحابه بعد از پیغمبر است. یعنی قیاس و اجماع از زمان صحابه وارد شد. و لذا هم عرض کردیم ما مثل علمای شیعه خیلی با علمای اهل سنت در این جهت موفق نمی شویم در بحث. از همان اول بگوئیم خیالتان راحت باشد. چرا؟ چون ما خیلی زور بزنیم بگوئیم علی بن ابی طالب قائل به قیاس نبودند. خودشان هم نوشته اند اما خب آنها می گویند عمر قائل به قیاس بود. شما می گوئید علی قائل به قیاس نبود عمر قائل به قیاس بود. ما به رأی عمر اخذ می کنیم. لذا این جور مسائل که بر می گردد به اهل صحابه و غالبا هم شاخصه های مذهب است. دقت می کنید غالبا طبیعتا اینها شاخصه های مذهب است. خیلی هم ما به اهل سنت به جایی نمی رسیم و نتیجه ای به اهل سنت نمی رسیم. چون تا بگوئیم علی بن ابی طالب می گویند فرض کن عمر یا ابوبکر. این خیلی به جایی نمی رسیم اما قسم دوم که طرق و امارات و اصول عملیه باشد اینها غالبا در شکل اصولی اش از اواخر قرن دوم است. این غالبا این طور است از قرن دوم شروع شده است. می خواهم نکته اش را عرض کنم، وقتی که بنا شد که اصول را بنویسند اینها آمدند بحث هایی را که در فقه بود چون مثلا دیگر از زمان خود صحابه سؤالات و مسائل فقهی مطرح شد. دیگر تقریبا شبه استدلال مثلا لقول رسول الله، انی سمعت فلان یقول، این دیگر از سالهای پنجاه و شصت به بعد است. در همان اواخر قرن اول فقه های سبعه دارند. یکی هم پدرزن امام باقر سلام الله علیها. قاسم بن محمد. این قاسم پسر محمد بن ابی بکر است. قاسم معروف پسر آن محمد بن ابی بکر معروف که در جریان مصر شهید شد. ام فره دختر این است یعنی نوه محمد بن ابی بکر است. عرض کنم که این مثلا از فقه های سبعه مدینه است. سعید بن مصیب، عده ای هستند به عنوان فقه های سبعه هفت نفرند مشهورند اینها در قرن اول هستند بعضی هایشان هم اوایل قرن دوم فوت کردند. از این قرن شروع شد تا سالهای صد و شصت، هفتاد، هی استدلال ها یواش یواش گفتند که این استدلال ها را جدا کنند. این نکته همیشه در ذهنتان باشد. در مقام جداسازی استدلال ها آن چیزهایی که دلیل بود در کل ابواب فقه، این را برداشتن گذاشتند در اصول. آن چیزهایی که در بعضی از ابواب اینها را گذاشتند در فقه. مثلا ملازمات جزئیه. ملازمات جزئیه را در اصول نیاوردند. ملازمات کلیه را در اصول آوردند. خب ما یک جاهایی فرض کنید مثال حجاب مثلا در آیه مبارکه بود که زن پیرزنی کذا می تواند مثلا حالا در روایت آیه مبارکه صیاب است در تفسیر شده است چادر. چادرش را بردارد. در آن زمان به طور متعارف اگر زنی چادرش را بر می داشت چون لباس هایشان نصف آستین نصف دست بیرون بود نصف ساق دست. می گفتند این آیه مبارکه ناظر است به اینکه می تواند لباسش را بردارد. پس بالملازمه مرد هم می تواند به این نصف دست نگاه کند یا خیر؟ لذا در روایت داریم روایت بزنتی عن الرضا علیه السلام. گفتند که هل يجوز العاجزه النظر؟ ببینید این النظر بحث فقهی است. چون آیه مبارکه متعرض به کشف شده

است به ملازمه جواز نظر. این راجع به آیه. در مقام خارج مثلا در آن زمان حالا زمان ما در دولت های اسلامی الان نادرى زن های اهل ذمه اجازه داشتند روسرى نپوشند موهایشان بیرون باشد. لباس می پوشیدند اما روسرى نمیپوشیدند. اما خب در ایران می پوشند. این سؤال مطرح است اختصاص به امام هم ندارد. این سؤال مثلا از تابعین شروع شد. اگر زن اهل ذمه می تواند روسرى نپوشد كشف شعر کند مویش را بیرون کند آیا مرد مسلمان هم میتواند به موی او نگاه کند؟ این اسمش شد قاعده ملازمه. این قاعده ملازمه این است که اگر یک حکم شرعی آمد حکم شرعی مسانخ او و هم سنخ او هم می آید. یک حکم شرعی آمد جواز اینکه روسرى نپوشد كشف شعر کند. خب این سؤال هم می آمد جواز نظر. پیرزن می تواند یک مقداری از بدنش را نشان بدهد مثلا نصف ساق دستش را. جواز نظر. این آمد. این در روایات ما هم وارد شده است. در روایات اهل سنت هم وارد شده است. همین جواز نظر به موی زن مسیحیه این مثلا از حسن بصری حالا نمی خواهم وارد بحث فقهی شوم، نقل شده است اما از پیغمبر نقل نشده است. از پیغمبر سؤال نکرده اند. همین بخاری همین بحث را دارد لکن به عنوان حسن بصری. حسن بصری گفت یجوز النظر. یادم رفت الآن بخاری را باید نگاه کنم یا یجوز است یا لا یجوز. در روایات ما روایت سکونی دارد که حضرت فرمودند یجوز النظر. اگر زن مسیحیه مویش را در آورد شما هم می توانید به موی او نگاه کنید. این اسمش شد ملازمه. اسم این ملازمه را شما چه می گذارید؟ ملازمه جزئی. این اسمش شد ملازمه جزئی. ملازمه جزئی را کجا بحث کردند؟ در فقه. روشن شد؟ در مقابل ملازمه کلی. اگر شیئی واجب شد مقدمه اش واجب است یا خیر؟ این را کجا بحث کردند؟ در اصول. یعنی اینها آمدند طبیعت بحث روشن شد چه می خواهم بگویم از نظر تاریخی؟ آن نکاتی که مربوط به فقه بود در فقه گذاشتند و کلیات را در اصول آوردند. این یک تفکری است این خودش یک بحثی است که در تنظیم علوم ما چطورى مسائل علم را تشخیص بدهیم؟ خب ملازمات هست. ملازمات جزئی همین ملازمه معروف می گفتند مثلا چاه نجس شد شما اگر با دلو آب کشیدید پاک می شود چاه. خب می گفتند وقتی این دلو را داخل چاه کردید طنابش هم به آب خورده است و نجس شده است. خب حالا چاه پاک شده است شما باید دو مرتبه طناب و دلو و گاهی هم آب از چاه می اوریم بیرون آن آب نجس در لبه چاه و اطراف چاه می ریزد شما غیر از اینکه چاه پاک شد اطرافش را باید بگیرید. به قول ما امروزی ها شلنگ بگیریم پاکش کنیم آب بریزیم طنابش را بشوریم این را آمدند فقها گفتند نه آقا آنها هم پاک می شود چرا؟ چون در روایت نیامد. در روایت نیامده است که شما این را آب بکش. چون در روایت نیامده است و در عرف و در واقع هم هست این معنایش این است که این پاک است. و الا می گفت پاکش کن. چون ابتلا به آن هست قطعا. این جور چیزی را ما اسمش را گاهی ملازمه گاهی مسأله فقهی می گذاریم. الآن گاهی هم در مثل کلمات شهید ثانی و دیگران، علمای آن طبقه ما چه سنی چه شیعه از او تعبیر به اطلاق می کردند در فقه. الآن در زمان ما مرحوم نائینی و مرحوم استاد از آن تعبیر به اطلاق مقامی می کنند. با اطلاق

لفظی فرق می کند. مثلاً در عبارات قدما این طور بود که لازم نیست دلو و طناب و اینها را آب بکشیم. عملاً بالاطلاق. آن وقت این شبهه پیدا شد که این چجور اطلاقی است؟ لفظ نیست که اطلاق داشته باشد. مثل اعتق رغبه که نیست. امروزه مرحوم نائینی و مرحوم استاد و مرحوم آقا ضیاء و دیگران از این تعبیر می کنند به اطلاق مقامی. در مقابل اطلاق لفظی. یعنی در مقامی بوده است که عادتاً مکلف به آن ابتلا دارد و بیان نکرده است این اطلاق، اطلاق مقامی این اقتضای کند که احتیاج نداشته باشد. پس بنابراین حالا بیایم مسئله خودمان این همه مقدمات گفتیم ما در اینجا دو تا بحث داریم. یکی اینکه حقیقت جماعت و سقوط حمد و قل هو الله و سوره در مقام جماعت چیست. این که مرحوم نائینی در اینجا مطرح کرده است در فوائد. آقای خویی هم نیاورده اند الحمد لله. مرحوم آقا ضیاء هم اعتراض کرده است و چیز دیگری تصویر کرده است. خب آن بحث فقهی است آن نباید در اصول بیاید. اما بحث اصولی. اگر در جایی یک عملی مسقط عمل دیگری بود اما عدلش نبود. اگر عمل اول متعذر شد يجب الاتیان به دوم؟ چون دومی هم واجب نیست. مفروض این است که دومی واجب نبوده است. لذا دیروز من عرض کردم یک قولی هست بین اهل سنت متنابه هم هست. که اصلاً جماعت واجب است ما نداریم خیلی کم لذا اصلاً آن فرض را گذاشتیم کنار همین دیروز گذاشتیم کنار. بحث این است که جماعت مستحب است لکن این عمل مستحب خوب دقت کنید مسقط قرائت است. یعنی مسقط نماز ناقص قرائت که اگر شما متعذر شد. بحث اصولی این است بحث اصولی که مرحوم آقای نائینی مطرح کردند بگوییم که چون مسقط است وقتی خود قرائت متعذر شد به حکم عقل در اینجا آن مسقط را انجام دهیم. البته این مسقط را انجام دادن این نه به قاعده عقلایی است چون قاعده عقلایی جایی می آید که این عمل دو تا یکی باشند. یکنواخت باشند. ما بنا کردیم که هر کدامشان فرق می کنند. مثل نماز مسجد و خانه نیست. چون اینها دو عمل هستند. چون اینها مسقط است دیگر. حالا اگر گفتیم بله شما باید انجام بدهید واجب است بر شما انجام دهید در اینجا شما قرائت نمی توانید بروید نماز را جماعت بخوانید. اگر گفتیم واجب نیست برای شما انجام بدهید همان نماز را که می توانید بخوانید مخصوصاً در روایت آمده است که الصلاة لا تسقط بحال ولو اصل نداریم. همان که هست می توانید بخوانید. آن وقت مرحوم نائینی یک حرفی دارند. می گویند که اگر گفتیم شما بروید مسقط را انجام دهید پس شما مخیرید بین فردی و جماعت. اگر گفتیم شما مخیر نیستید پس معین است بر شما همان نماز فردی. لازم نیست واجب نیست جماعت بخوانید. همان که هست بخوانید. لذا ایشان اسمش را گذاشته است دوران امر بین تعیین و تخیر به این لحاظ. اصل بحث شک شما در تعیین و تخیر نیست. شک ما در اینکه ما باید مسقط را انجام دهیم یا خیر. شک شما در این است. اگر گفتیم باید، نتیجتاً می شود تخیر. اگر نگفتیم باید، نتیجه تعیین است. و لذا اگر آقایان در ذهن مبارکشان باشد ما دیروز یعنی پریروز در حقیقت در عبارت مرحوم استاد در این یک صفحه قبل از اینکه اینجا خواندم در صفحه ۵۲۲ ایشان آخرش دارند فتکون النتيجة فی هذه

السوره نتیجه التعین. اگر گفتیم واجب است مسقط را انجام دهید می شود نتیجه التخییر. لذا بحث در حقیقت در تعیین و تخییر نیست. بحث در حقیقت این است که شما آیا در صورت عدم تمکن از قرائت صحیح، آیا یتعین بر شما که مسقط را انجام دهید؟ اگر یتعین پس می شود واجب. چون اولی هم واجب است پس می شود تخییری. این نکته را ما نمی دانم روشن شد یک کمی طول صحبت می کنیم. این نکته فنی را باید روشن کنیم. این نکته فنی اینجا است. این نکته فنی را ما باید روشن کنیم. و لذا ما دیروز عرض کردیم این تصویری که می آید کاری به تعیین و تخییر ندارد. می گوید اصلا جای بحث تعیین و تخییر نیست. اینجا بحث بحث این است که شما شک در سقوط تکلیف دارید. یعنی تکلیف مسلّم است شک در سقوط تکلیف دارید قرائت صحیح شک دارید مسقط هست یا خیر جماعت قطعا مسقط است شما بروید جماعت انجام دهید. این اسمش اشتغال است. یعنی شما حتما باید بروید نماز جماعت بخوانید. این یک تقریبی است غیر از اینکه،

دیروز گفتیم آقای خویی راه دیگری رفته اند. خیلی دقت و ظرافت را از الآن انجام دهید که معلوم شود در حقیقت آقای خویی به یک سیره رفته اند؟ با یک سیره گفته اند که شما باید جماعت بخوانید چون دو فرد واجب است. این تفکر با اصل درست می کند. اصل ابداع می کند. می گوید نفس شما ابداع می کند این مطلب را. شما الآن شک در سقوط تکلیف دارید. شک در سقوط تکلیف دارید باید آن را انجام دهید. چون شک در سقوط تکلیف مجرای اشتغال است شک در ثبوت تکلیف مجرای براءت است. شما شک در سقوط دارید باید انجام دهید. روشن شد؟ پس بنابراین آن چیزی که در اینجا هست سلب بحث تعیین و تخییر نیست. همان طوری که آقای خویی. نتیجه التعین. یا نتیجه التخییر. این خلاصه بحث. اشکال اساسی روی خود این بحث نه مباحث فقه. اشکال اساسی اینجا این است این در مباحث خصوصا در مباحث اصول عملیه این بحث را نمی توانیم با این کلمه پس نتیجه می گیریم، خود آن باید سلب آن در محل بحث باشد. بحث شما در تعیین و تخییر نیست. بحث شما الآن واضح شد می گوئیم اگر گفتیم جماعت را انجام بده چون مسقط است نتیجه می گیریم که مخیر است. اصولا در بحث های اصول نتیجه می گیریم راه ندارد. در امور تکوینی دارد مثلا فرض کنید می گوئیم این آقا در کوهستان زندگی کند این فوائد دارد در فلان جا زندگی کند این جور فوائد دارد پس نتیجه می گیریم ایشان باید روزی چهار ساعت در کوهستان باشد بیست ساعت در، این پس نتیجه می گیریم در امور تکوینی خوب است برنامه ریزی و تکوینی خوب است. اما در امور اعتباری این درست نیست. این باید همان محل بحث را بگوئیم. محل بحث شما در دوران امر بین تعیین و تخییر نیست. لذا آقای خویی می فرمایند فتکون النتيجة نتیجه التعین. این نتیجه التعین اصولی نیست. خود سلب بحث را باید پیدا کرد. آن که اشکال به مرحوم استاد وارد است و مرحوم نائینی اصلا جزء ما نحن فيه جزء موارد تعیین و تخییر نیست. البته آقای خویی از یک راه دیگر ما از راه دیگر. بله ممکن

است در ما نحن فيه ما به قاعده اشتغال تمسک کنیم بگوئیم شک در ثبوت تکلیف داریم با شک در ثبوت تکلیف شما بروید انجام بدهید. لکن در حقیقت این باز هم اشکال اساسی اش این است من تکلیف به طبیعی نماز داشتم این قبول است و الآن آن طبیعی نماز برای من نماز با قرائت است. یک حکم دیگری هم داشتم که این حکم دیگری است که اگر با جماعت خواندم مسقط است. خوب دقت کنید. اینکه من الآن که مکلف بودم به صلاه فردی که مسلم بود و الآن تمکن ندارم این نکته مهم است که بگوئیم در اینجا، مخصوصا چون مسئله عبادات است. عبادات توقیفی است خیلی مشکل است. در اینجا باید بگوئیم حتما عقل شما حکم می کند رو بیاوریم به مسقط. این را باید اثبات کنیم. نکته بحث این است. نکته بحث تعیین و تخییر نیست که آقایان نوشته اند. ربطی به تعیین و تخییر ندارد. چون مفروض این است که نماز که تکلیف معلوم است. جماعت هم چیز دیگری است که اثرش مسقطیت است. بحث سر این است که من الآن که تکلیف دارم به نماز با قرائت و نمی توانم نماز با قرائت الآن مکلفم؟ یک دفعه می گوئیم با روایات در می آوریم آن هم جای بحث نیست. پس نکته بحث روشن شد؟ ما هستیم و عقل. عقل عملی البته. آیا نفس ما ابداع می کند؟ می گوید حالا که شما قرائت صحیح نمی توانی در عبادت هم هست پس برویم مسقط را انجام بدهیم. نماز جماعت عین نماز فردی نیست. لذا حکمش هم فرق می کند. در این قرائت هست در آن نیست. عین آن نیست مسقط آن است. پس در حقیقت نمی دانم برایتان روشن شد؟ آن بحث هایی که مرحوم آقا ضیاء و مرحوم نائینی فرمودند که جماعت آن بحث ها که اصلا فقهی است اصلا جایش اینجا نیست. آن هیچی جای خودش. آن اصلا بحث استظهار است و باید به فقه باز گردد. نکته فنی این است که شارع برای یک عملی که مثلا به طبیعی اش امر کرده است یک عمل دیگری را مسقط آن قرار داده است. حالا آن عمل اول را نمی توانیم کامل انجام دهیم بگوئیم پس به حکم نه شرع اینکه نصوص صحیح می شود شرع، نه به حکم نصوص شریعه به حکم عقل من باید مسقط را انجام دهم. این سؤال این است. مرحوم نائینی حالا با قطع نظر از آن نکته گفته است اصاله البرائه جاری می شود. مرحوم استاد می گوید لا النصوص نه اصاله الاشتغال جاری می شود باید انجام دهید. چون آن فرد آخری است باید انجام دهد. دیگر وقت گذشت فردا انشاء الله تصمیم نهایی و بقیه صحبت ها.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين